

روز پنجشنبه اول ماه ربیع الثانی [۱۳۲۷] - شب گذشته در ساعت چهار و نیم از شب گذشته متجاوز از پنجاه تیر تفنگ خالی کردند . صبح را رفته منزل جناب آقا یحیی ، در بین راه و در واگون چند امر را شنیدیم : اول آنکه امر میرزا غلامعلی نایب مدیر انجمن برادران دروازه قزوین با زن حسین خان از این قرار بوده که میرزا غلامعلی در خانه حسین خان رفته بود و ما سابقاً برعکس نوشته بودیم ؛ ثانی آنکه این اتهامی بوده است بر آن بیچاره و حسین خان فرستاده است میرزا غلامعلی را در ساعت دو از شب گذشته برده است به خانه خود ، و از آنجا او را به قزاقخانه ، و دیروز در قزاقخانه او را کشته اند ، به این طور که سر او را روی سنگ گذارده و با ته تفنگ کله او را خر دکرده اند . و شب گذشته قزاقها آمده بودند در خانه او ، که زن میرزا غلامعلی را ببرند در خانه حسین خان و تلافی کنند . لذا جمعی از ترکهای همسایه میرزا غلامعلی در مقام حمایت و منع برآمده ، از طرفین بنای خالی کردن شلیک گذارده اند و این صداهای تفنگ همان بوده است .

باری رفته منزل جناب آقا یحیی ، در آنجا شنیدیم که مصمص وارد فلنر شده است و عازم تهران است . نزدیک ظهر ، حاج میرزا علی اکبر سمسار وارد شد و گفت : پریروز سفراء رفتند حضور شاه و تلگراف گرفته اند که آذوقه را به روی اهل تبریز منع نکنند . دیروز رفته اند رسماً مطالبه مشروطیت را کرده اند و دیشب سه سالار ساعت هفت از شب گذشته آمده بود به خانه حاج شیخ فضل الله و از آنجا رفته اند در خانه سعدالدوله ؛ و دستخطی هم به وزارت خارجه آورده بودند که سواد آن از این قرار است :

سواد دستخط

جناب شریعتمدار ، حاج شیخ فضل الله سلمه الله تعالی - در این مدت به اغوای شما مشروطه و مجلس پارلمان را که شاهنشاه مرحوم نورالله مضجمه ، حقاً

به ملت نجیب اعطا فرموده که به قلم معجز شیم ملوکانه هم امضاء شده بود و قسم هم در مجلس ملی یاد فرمودیم که به آن اساس مقدس ، همراهی فرمائیم ، نسخ آن دستخط و قسم را کرده ، مجلس را به توپ بستیم ؛ و در این مدت هم به دستورالعمل فسادآمیز شما ، با فرزندان خود درافتادیم و نتیجه صحیح هم برای ما دست نداد . مأمورین خارجه و نمایندگان انگلیس و روس که از طرف دول خود مأمور بودند ، به خاک پای مبارک مشرف شده ، رسماً مطالبه حقانیت ملت را خواستگار شدند . ما هم عرایض آنها را ناچار قبول فرموده ، مقرر فرمودیم که پارلمان تشکیل شده و وکلای ملت هم انتخاب و مستقلاً به وظایف خیرخواهانه خود عمل نمایند . و نیز مقرر می شود که شما دوازده ساعت بیشتر در تهران نبوده ، به سمت کلات ، عزیمت نمایند و حاجب الدوله ، مأمور است که بدون عذر، دقیقه [ای] از ساعت مقرر ، تخلف ننموده ، جناب شما را مغلولاً به طرف کلات حرکت بدهد و لوازم این سفر شما را کاملاً تهیه نمایند .

شهر ربیع الثانی ۱۳۲۷ (قصر باغ شاه) .

بعد از نهار و صرف چای رفتم در خانه جناب آقا میرزا سید محمد ، و با جناب آقا غلامحسین قدری نشسته ، جناب آقا غلامحسین هم گفت من هم به همین طور شنیدم . و در آنجا مسموع گردید اعتماد روضه خوان که آن شب قتل آقا میرزا مصطفی فرار کرد و بعد رفته بود به سفارتخانه عثمانی ، در آنجا او را راه نداده بودند ، به توهم آنکه شاید راپرت نویس دولت باشد ، بیچاره رفته است در سفارتخانه انگلیس والیوم در آنجا می باشد . از آنجا با جناب آقا یحیی رفتم بازار ، در بازار از اشخاص مختلف مسئله شیخ فضل الله را شنیدیم ، تا اینکه شخص با اطلاعی چنین گفت که سه روز قبل یعنی روز سه شنبه ، سفراء انگلیس و روس رفته اند حضور شاه که آذوقه را به روی شهر تبریز بسته اند و رعایای خارجه در آنجا می باشند ، تلگراف اجازه ورود آذوقه را داده و گرفته اند ، ولی بعد از آن شاه از غصه تب کرده است ، دیگر معلوم نیست چه مطلبی در بین بوده است .

امروز به حدی نفی و تبعید شیخ فضل الله مشهور شده است که شهرتی مافوق آن متصور نیست ؛ و نیز مسموع گردید ، دیشب در قزوین نزاع بوده ، مجاهدین رشت قزوین را تصرف نموده اند .

روز جمعه دویم ربیع الثانی [۱۳۲۷] - امروز طرف صبح را رفتم منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم ، در آنجا مسموع گردید قزوین به تصرف حضرات رشتی درآمده است . در این اثنا شریف الواغظین قمی وارد شد و گفت یکی از بستگان شیخ فضل الله را دیدم و گفت ناسخ دستخط دیروز را دادند .

از آنجا رفتم منزل جناب ذوالریاستین کرمانی ، در آنجا و در بین راه تکذیب

شهرت و اخبارات دیروز را شنیدم . اگرچه مقصود من از این تاریخ حال خود و حال مردم است ، ولی خیلی خجالت می کشم که منافی با آنچه دیروز نوشتم چیزی بنویسم ؛ اما چون مقصود حال مردم است لذا می نویسم : دیروز آن خبر و آن دستخط مشهور بود و از اشخاص موثق و بی غرض که نسبت به وزارت خارجه می دادند شنیدم ، لکن امروز تکذیب آن شهرت را می شنوم . باری در خانه جناب ذوالریاستین که روایت می کرد از آقا میرزا ارسطو خان ، منشی سفارت انگلیس ، که سلطان عثمانی از دیروز مفقود است و دور عمارت او را احاطه کرده اند و سبب نزاع اختلاف در بودن انجمن ها بوده است . جمعی می گفتند انجمن باید باشد ، برخی می گفتند انجمن منافی با خیالات و کلاء است . برای این مسئله نزاع شده است . چند نفری از وکلاء و وزراء کشته شده اند ، تا اینکه طرفین را ساکت نموده و مفسدین را جلب به عدلیه نموده و در عدلیه استنطاق نموده ، معلوم شده است که به اشاره سلطان این فتنه برپا شده است . لذا توجه نفوس به سلطان شده است و سلطان هم مفقود گردیده .

این شایعه را هم شنیدم ولی گمان ندارم عثمانی ها نسبت به چنین سلطانی ، چنین گمانی را نمایند و این هم از دروغ های جعلی باید باشد .

باری آقا میرزا ارسطو خان آمد و گفت همین دو سه روز امر يك طرف می شود ، چه وزیر مختار دولت انگلیس و شازد فر دولت روس با هم چند دفعه رفته اند حضور شاه و عرض کرده اند یا بر وفق میل ملت رفتار نمائید و یا قوای حربی خود را ارائه دهید که ما مطمئن شویم به امنیت رعایای خود . وجواب داده اند تا روز شنبه مهلت دهید ، و حالا روز یکشنبه چهارم ، لایحه دستخط افتتاح مجلس را خواهند داد .

از منزل جناب ذوالریاستین رفتم منزل جناب آقا سیدعلی قمی ، که وعده کرده بودم حاج جلال الممالک را در آنجا ملاقات نمایم . این خانه آقا سیدعلی روبه روی مجلس واقع است و در خرابی مجلس بیست هزار تومان متجاوز به این خانواده ضرر وارد آمد ، چه فاصله بین انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و مجلس این خانه واقع شده بود . سرباز ، قزاق ، توپچی و غیره ریخته بودند به این خانه ، اهل خانه هم گذاشته و فرار کرده بودند ، آنچه اسباب دست مردم آمده بود به غارت برده بودند ، و در و پنجره و دیوار هم به گلوله توپ و تفنگ خراب شده است . خیلی دلم به حال این سید بزرگوار و اولادش سوخت . درموقع ، شرح خرابی این خانه را هم می نویسم ان شاء الله .

روز شنبه سویم ربیع الثانی [۱۳۲۷] - امروز بازارها به قرار هر روز اکثر باز است . طرف عصر را رفتم منزل عباسقلی خان ، در آنجا رضوان السلطنه را دیدم که گفت امروز شهرت داده اند که امام جمعه را خیال دارند تبعید نمایند و گویا این واقعه را برای تقلیط حکم دیروز داده اند . و دیروز سواد این حکم از وزارت خارجه بیرون آمد ، حالا

دیگر مبنی بر چه پلنیک بود ، معلوم نیست . مردم امروز انتظار فردا را می کشند ، مثل دیروز که انتظار امروز را می کشیدند . دیگر مطلب مهمی نیست . افتادن شبنامه و اعلان به قرار هر روز است . مجلس امروز در عنوان فردا نوشته می شود .

روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی [۱۳۲۷] - امروز طرف صبح ، آن شخص قاتل که عموی خود صاحب جمع و زنش را که دختر عم قاتل بود ، کشته بود ، بردند درسبزه میدان که به قصاص رسانند . امروز شخص قاتل را کشتند و تفصیل این از این قرار است : علی آقا نامی در سن بیست و پنج دختر عموی خود را عقد کرده ، آن زن حامله شده است ؛ و در نهایت وجاهت و عفت و معقولی بوده ، تمول او متجاوز از پنجاه هزار تومان بوده است . پدر دختر در سال گذشته مرحوم شده است و آن دختر ، یعنی زن علی آقا ، چون از شوهر خود حامله شده است ، لذا شوهرش که طریق بد رفتاری را گرفته بود ، هر شب مطرب و زنه های فاحشه و امردان به خانه می آورده است و روز مخارج شب را از زنش می گرفته است . تا اینکه چند روز قبل زن شکایت شوهرش را به عمویش که صاحب جمع شتران دولتی باشد ، می نماید . عمویسر برادر خود را می خواهد و او را نصیحت می کند و می گوید این زن تو هم دختر عموی تو است و هم از تو حامله است و هم صاحب و جاهت و عفت ، این طور سلوک کردن با او شیوه مردمی نیست . وانگهی هر روز این مخارج گزاف را که از او می گیری عمأ قریب خودت و او را به گدائی می کشانی ؛ و بین آنها را صلح و آشتی داده است . مرد وزن از خانه عمو ، می آیند به خانه خود . روز بعد مادر علی آقا به علی آقا گفته است وزن تو مالیه خودش را مصالحه کرده است به عموی خود ، برای اینکه تو از او نگیری . ، علی آقا با رفیق خود جلال یا جمال قزاق مشاورت می نماید . رفیق قزاق می گوید وزن و عمو را بکش ، پول های هردو را به ارت می بری ، آن وقت با هم می رویم به فرنگستان در آنجا مشغول عیش و عشرت می شویم . بر فرض که دولت مطلع شد ، پنج شش هزار تومان خون بها و تعارف می دهیم ، لکن دویست هزار تومان مالیه را مالک می شوی . ، علی آقا با قزاق می آیند به خانه ، مادرش را می گوید برو در باغ که من درخانه کاری دارم . مادر را از خانه بیرون می کند ، آن وقت زنش را خطاب و عتاب می کند که مال خود را به عمو صلح کردی . زن منکر می شود ، شش لول را کشیده و چند تیر به آن زن زده و او را کشته است . بعد می رود به خانه عمویش ، در ساعت چهار از شب گذشته ، سر عمویش را در حالتی که پهلوی زنش خوابیده بود بریده است . چون زن عمو از دادن جواهرات و اسکناس ها ابا می کند ، او را نیز زخمی زده و آنچه ممکن بود پول بر می دارد ، می آید به خانه یکی از رفقایش . چون دست او زخم شده بود می گوید قدری روغن داغ کنید ، انگشت خود را قطع می کنم . رفیق قزاق می گوید «مگر دیوانه شدی ، من يك دكتر رفیق دارم او را می آوریم ، دست را علاج کن .» آدمش را می فرستد عقب دكتر ، نو كر عوض

آنکه دکتر را بیاورد، به کدخدای محله اطلاع داده است. کدخدا جمعی برداشته، می آید او را می گیرد. مادر علی آقا خبر شده است، می رود در باغ شاه، پنجاه هزار تومان تعارف می دهد که پسرش را نکشند. ساربانها و نوکرهای صاحب جمع مطلع شده، اجتماع می کنند که اگر او را نکشید ما خودمان او را می کشیم. لذا دولت حکم می کند که فردا او را به قاصاس رسانند. و علی آقا را می برند به محبس نظمی. مادر دو هزار تومان می دهد، دوست سیصد نفر از رفقا و الواط را خبر می کند که فردا در سبزه میدان جمع شده، علی آقا را از دست مأمورین دولت و میر غضب نجات دهند و او را فرار دهند، لذا امروز طرفین در سبزه میدان و خیابان لاله زار جمع شده، جمعی به هوای قتل او و گروهی به خیال منع از قتل و فرار دادن او. علی آقا را از محبس بیرون آورده می خواهند ببرند به سبزه میدان. چون جمعیت و ازدحام و دشمنان خود را دیده، درب اداره می نشیند و می گوید مرا در همین جا بکشید، من نمی آیم. میر غضب هم چون مطلب را دانسته در همانجا سر او را بریده، در حالتی که هوا خواهان او در سبزه میدان انتظار آوردن او را داشته اند. باری عمو و زن و طفل جنین و خود او، فدای رفیق بد و مصاحب ناجنس شد، والسلام.

دیروز، دربار، مجلس بود و در مجلس، مذاکره از مشروطیت بوده است. حاج علی اکبر بروجردی، گفته بود «انتخاب خلاف شرع است». فرمانفرما گفته بود «پس تو خلاف شرع می کنی که اینجا نشسته ای، زیرا که من و تو منتخب از طرف شاه می باشیم». بعد از قدری مذاکره باز حاج علی اکبر گفته بود «این مجلس باید به اذن علماء و دخالت علماء باشد». باز فرمانفرما به او گفته بود «علمای اسلام منحصر به شماها نمی باشند، علمای عتبات و علمای اصفهان و علمای آذربایجان و سایر بلدان، همه متفق می باشند بر اعطاء مجلس». حاج علی اکبر چون عنوان را قسمی دیگر دیده، قهر می کند و از مجلس خارج شده است. بعد از آن عریضه، از طرف مجلس به اعلیحضرت عرض می شود که صلاح دولت این است که خواهش دوستانه دو نماینده دولت انگلیس و روس را بپذیرید و مجلس را بدهید، لامحاله بعضی مواقع که به نظر اعلیحضرت می رسد، ماها متقبل می باشیم که اصلاح کنیم؛ و در باب استقراض هم پس از اصلاح این امر، خود سفیرین اقدام خواهند نمود.

خیلی عجب است که حاج علی اکبر بی سواد، می گوید انتخاب خلاف شرع است؛ و حال آنکه در اول اسلام که اهل مدینه آمدند خدمت حضرت رسول (ص)، حضرت فرمودند منتخبین خود را اهل مدینه بفرستند، تا با آنها قرار بگذارم. لذا در موعده حج جماعتی از طرف اهل مدینه آمدند و با حضرت مذاکره و بیعت نمودند از طرف موکلین خود.

روز دوشنبه پنجم ربیع الثانی [۱۳۲۷] - امروز به عزم رفتن منزل جناب آقا میرزا عبدالمطلب، از خانه بیرون رفته، در بین راه حاج محمد حسن خان را دیدم. گفت دیروز تلگرافی از تبریز رسیده است که دازروسیه سالدات و آذوقه برای معاونت ماها فرستاده اند؛

و ما در زیر فشار ظلم و استبداد دولت خود باشیم ، اولی است از اینکه پای اجانب را به مملکت و وطن خود بازکنیم ، الی آخره . اعلیحضرت هم جواب داده اند « مقاصد شما را پذیرفته و جنگ هم گفتم موقوف باشد ، عفو عمومی داده و از خسارات خود گذشتم » .

از آنجا با جناب حاج جلال الممالک که در بین راه منتظر من بود رفتم منزل جناب آقا میرزا عبدالمطلب و تا عصر آنجا بودیم . چنین مسموع شد که نایب قونسلخانه روس در تبریز کشته شده است . پس از استنطاق و تحقیق معلوم شده است که به تحریک اردوی دولت به قتل رسیده است . لذا دولت روس به حمایت ملت ، پنج هزار نفر سالدات و چند عراده توپ فرستاده است با آذوقه بسیار . تقی زاده و ستارخان و ثقة الاسلام و حاج میرزا مهدی کوزه کلانی ابوالمله آمده اند پای تلگراف و حضور اعلیحضرت مخا بره نمودند : « که مقصود ما حفظ وطن و سلطنت بود ، اینک با اینکه از طرف دولت روس به جانب ما آمده اند ، ما این عار و ننگ را بر خود نمی توانیم هموار کنیم ، و کشته شویم به دست اردوی شما ، برای ما بهتر است که به توسط دولت اجنبی بر شما فایق آئیم . اینک تسلیم می شویم و در اطاعت اوامر دولت حاضریم . عاشقم بر قهر و بر لطفت به جده » .

اعلیحضرت هم تلگراف کرده اند « من نمی دانستم شما وطن دوست و شاه پرست ، به این اندازه می باشید ، حالا که شما سر تسلیم پیش آوردید ، من هم عفو عمومی داده و [از] خسارات می گذرم و جنگ هم موقوف باشد » . این واقعه شهرت دارد ، ولی صدق و کذب آن معلوم نیست و دیگر نمی دانیم مبنی بر چه پلتیک است .

امروز حاج علی اکبر و سید احمد بهبهانی و تبعه شیخ فضل الله ، رفته اند منزل امام جمعه و گفته اند اعلیحضرت خیال دارد مشروطیت را بدهد و ما نمی خواهیم . امام جمعه گفته است اعلیحضرت مایل شده اند به اعطاء مشروطیت ، ما را نمی رسد که برخلاف میل شاه حرفی بزنیم . آنها هم حرکتی که مشعرا بر فساد باشد ، در مجلس امام جمعه کرده اند ، ولی قولاً نه فعلاً . این هم معلوم نیست بر چه پلتیک است ، تا بعد چه معلوم شود .

روز سه شنبه ششم ربیع الثانی [۱۳۲۷] - امروز صبح را رفتم منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم . حاج جلال الممالک هم آنجا بود . مذکور شد : شب گذشته ، جناب آقا شیخ حسین یزدی و جمعی از محترمین را در حضرت عبدالعظیم گرفته و آورده اند در خانه مفاخر الملک . و تعجب می کردند که از يك طرف می گویند دولت مقاصد ملت را انجام می دهد و در مقام صلح می باشند ؛ از يك طرف مردم را می گیرند . در این بین جناب آقا سید محمد باقر ، عموی آقا میرزا سید محمد ، آمد و گفت این اشتها رات دروغ است . و این هم يك پرده ای است که بعدها معلوم و امر منکشف خواهد شد . و نیز گفتند : در مشهد مقدس صدرا الملما را کشته اند و حاج میرزا حبیب مجتهد را نفی نموده اند . باری يك شبنامه که

به طبع ژلاتین طبع شده بود ، در دست جناب آقامیرزا ابوالقاسم دیدم که صورت آن از این قرار است :

شبنامه

اخبارات از غرة ربيع الثانی الی (۳) ۱۳۲۷

قزوین - مسیح‌خان به اغوای شیخ‌الاسلام قزوینی ، به حمایت دولت با صد سوار وارد طهران شده . دوازده نفر از فدائیان وارد نظام آباد که دو فرسخی شهر است شده ، و این قریه متعلق به یمن السلطنه امینی است ...

شیراز - انجمن ایالتی در کمال اقتدار ، تمام ادارات در تصرف ملت و قانونی ، آصف‌الدوله و پسران قوام همراه شدند . یکی از پسرهای قوام در ایلات عرب مشغول تنظیم امورات آنجا است و اشتغال به اخذ مالیات دارند .

قزوین ۲۸- تفصیل جنگ دینکویه ، مختصراً از قرار ذیل است : نیکویه ، قریه ایست که سه دانگ آن مال نظام السلطنه و سه دانگ دیگر خرده ملک است . دوست و پنجاه نفر قشون دولتی با یک صد نفر تفنگچی اهل ده ، دو سه شب منتظر ورود مجاهدین بوده و در هفت سنگرهای محکم خودشان ، کشیک داشتند . تا اینکه یک روز صبح هشت نفر مجاهد پیاده مقدمه حمله بر سنگرها کرده و به قدر پانزده نفر مجاهد سواره از دره دیل آباد ، بیرون آمده ، یک نارنجک به کار بردند . حاجی محراب ، کدخدای آنجا می گوید : یک مرتبه ، یک اسب کاغذی به هوا رفته ، بالای سنگرها سیر کرده ، تمام هوا ، پر از دود شده و به هیچ وجه چشم‌ها جایی نمی دید و متصل از هوا شلیک می شد . از ابتدای جنگ الی ختم ، دو ساعت طول کشید . ۶۰ رأس اسب و تمام تفنگ ۲۰۸ سر باز ، ضبط مجاهدین و مقتولین آنچه الی الحال معلوم است صد و پانزده نفر ، دیناری مال رعیت را نبرده و به قریه مزبور صدمه نرسانیده اند .

زنجان - به همت واقفه حضرت مظفرالدوله و ملت ، زنجان در قبضه تصرف ملت درآمد . قورخانه و عمارت دولتی را تصرف کردند . یک درب خانه آجری که مغل بود بسته شد . هزار و پانصد سوار شاهشون ، از اردبیل به کمک تبریز رفته اند . (علیرضاخان گروسی) با دو هزار سوار و پیاده ، به کمک تبریز حرکت کرده است ، عده سوار زیادی از اکراد کرمانشاهان ، به حمایت آقای عزیزالله خان که در شهیدرخانه قزوین متحصن هستند ، آمده اند ؛ و این سوارها ، علاوه بر سوارهای سابقه خودش است : عده [ای از] سواران سالار جنگ بختیاری ، در ۲۸ وارد قزوین شدند با حالت پریشان ، می گویند شش روزه از

اردوی تبریز فراداً آمده‌ایم ...

ایضا قزوین ۲۰ - سردار مظفر ، رئیس اردوی قزوین که پسرش در طهران بود و مدتی بود که در فکر بردن پسرش بود از طهران به مجرد ورود پسرش در قزوین ، حضرات دولتی‌ها مطلب را فهمیده‌اند ، قاسم آقای میرپنج را فوراً حضرات مأمو ر کردند که قشون را در قزوین از سردار مظفر تحویل بگیرد . ایشان هم سخت جواب داده‌اند که موجب هفت ساله را می‌خواهم ، بعد قاسم آقا می‌گوید که قشون را سان بدهید . جواب می‌دهد بسیار خوب در بیرون شهر سان می‌بینند ، عده قشون که سان دیده شد ، از قرار ذیل است :

صورت کلیه قشون دولت در بلده قزوین

سرباز همدانی گرسنه ۲۵۰ نفر

پیاده نظام غیاث نظام مرکب از پناه ، حلوا فروش ، بیکار

بیچاره‌های محله کردهای قزوین ۱۵۰ نفر

ابواب جمعی سردار مظفر :

سوار شاهسون که حرکت نخواهند کرد ۲۷۰ نفر

توپچی ۴۳ نفر

ابواب جمعی عمیدالملک قراجه داغی :

بانبوه فرستاده شده ۴۰ نفر

حاضران ۳۰ نفر

جمع کل ۷۸۳ نفر

ظفرالدوله ، پسر سردار مظفر ، از قزوین رفته است . شیخ الاسلام ، مجالس سری دارد برای حفظ استبداد (ولی جان مفت می‌کند) . چند نفر از سواره‌های قراجه داغی جمعی عمیدالملک ، از انبوه شکست خورده ، آمده‌اند . تفصیل این جنگ معلوم نیست ، بعد عرض می‌شود .

امیر مفخم که سابقاً حاکم استرآباد بود ، با حضرت اشرف سپهدار اعظم ، قرار انجمن مازندران را گذاشته ، از طرف جهانشا[ه] خان به سرکردگی « قاسم خان » یک صدسوار به کمک حضرت اشرف سپهدار اعظم فرستاده و عریضه عرض کرده که هشتصد سوار دیگر حاضر ، هر کجا امر بفرمائید حرکت خواهند کرد ...

عمیدالسلطنه طالشی ، دیروز با ۲۵ سوار قزاق روسی ، وارد طهران شده .

بریز - ازقرار خبر ، دولتی‌ها نقض عهد کرده ، قراری که با سفیرین

روس و انگلیس در خصوص تهرک کردن جنگ در اطراف تبریز و حمل آذوقه به

شهر داده بودند ، شکسته ؛ اردوی سرد رود ، مجدداً حمله نموده ، مانع حمل آذوقه شدند. لذا سفیرین در این خصوص (پروتست به‌شاه کردند).
درحاشیهٔ شبنامه می‌نویسد :

از قراری که دیشب که شب چهارم شهر ربیع الثانی است ، خبر رسید ، بواسطهٔ نقض عهده‌ی که دولت نمود ، یعنی قراردادی که با سفیرین روس و انگلیس داده بودند ، شش روزه ترك جنگ باشد و آذوقه در آن شش روزه به شهر تبریز حمل نمایند ، مع ذلك اردوی دولتی به شهر حمله نموده و زدو خوردی نموده ؛ لذا پنج‌هزار قزاق روسی با دواژده عراده توپ ، از قرار مسموع وارد جلغای ایران شدند که توسط آن قزاق‌ها ، حمل آذوقه شود و نگذارند اردوی دولتی مانع حمل آذوقه شود ، تا دولتی‌ها هم بفهمند که اظهارات رسمی دولت روس و انگلیس ، مسئلهٔ فلان بقال نیست ، قرارداد ایشان را نمی‌توان نقض عهد نمود .

روز چهارشنبه هفتم ربیع الثانی [۱۳۲۷] - امروز شهرت گرفته که اعلیحضرت عازم برامضاء مشروطیت و اعطاء مجلس شده‌اند ؛ عزل مفاخرالملك از پیشکاری حکومت طهران ، مؤید این واقعهٔ مشهوره است. از اسلامبول تلگراف شده است ، سلطان عثمانی را از سلطنت خلع کرده‌اند و محمد رشادپاشا را به سلطنت عثمانی نصب کرده‌اند . این محمد رشاد ، پسر برادر سلطان عبدالحمید می‌باشد و سنش متجاوز از شصت سال است ، اگر بخواهم حالات اجمالی او را بنویسم ، باید از روزنامهٔ الهلال اقتباس نمایم. باری متحصنین سفارت خیلی خوشحال و متشکر شده‌اند . از قراری که جناب آقا سید اسدالله طباطبائی نقل کرد از آقا میرزا جعفر طباطبائی که ژادفر دولت عثمانی به متحصنین گفته‌است . خدا را شکر کنید و اگر این سلطان معزول نشده بود ، ماها مجبور بودیم که عنذ شما را بخواهیم ، و سلطان تلگرافی کرده است به شاه ، که بر عزم خودتان باقی باشید .

امروز کاغذی از کرمان از اخوی شمس‌الحکماء رسید که بعضی عبارات آن را نقل می‌نمایم که حالت کرمان هم يك اندازه به دست آید و هذا عبارته :

قریب يك‌ماه است که پست وارد نشده ، کلی امانات که مدتی در یزد مانده بود ، این اوقات به اتفاق آصف‌الملك که از یزد مراجعت کرده است ، همراه او می‌باشد ، با سواره و سرباز است . این ایام بواسطهٔ اینکه در حوض کبوترخان سارقین زیاد اجماع کرده‌اند ، دهات اطراف را بالمره غارت کرده‌اند. از ماهان گرفته الی راور و کویر ، در کمال آسودگی غارت می‌کنند. سردار نصرت هم (چون از او تعارف می‌خواسته‌اند) از ریاست قشون که چندی است استعفا داده است . نه سواری ، نه سربازی ، قافله هم جرات نمی‌کند از جامی حرکت کند . دکاکین خبازی و قصایی بسته است نان و گوشت امرش خیلی

سخت است . گوشت يك من يك تومان کبر نمی آید . روغن يك من سه تومان وجود ندارد . برنج به کلی یافت نمی شود که قیمتی داشته باشد . قند وجودش کیمیا است ، اگر گوشت و کنار یافت شود ، يك من تبریز دو تومان است . نبات و شکر و حبوبات ، معدوم الاثر است . صبحها مرضای بیچاره دوا لی شربت میل می کنند . با این وضع تنگی و نا امنی طرق و شوارع که عبور قوافل مسدود است ، دیروز خبر معزولی حکومت هم رسید ، تلگرافات جناب نظام السلطنه و سدارت رسید . جماعتی از رؤسای شهر اتفاق کردند که پول اعانه جمع نمایند و سواری روانه اطراف نمایند ، صورت نگرفت . مردم گفتند نرود می خواهند پولها را بخورند . صاحب اختیار (حاکم کرمان) و سایرین و جمعی از علماء غیر محترم ، حکم کردند که از بابت مالیات پول حواله بدهند . آنهم جناب حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمدرضا فرمودند دادن مالیات را علماء عتبات حرام کردند ؛ سایر علماء با جناب ایشان همراه نبودند و ضدیت داشتند . درین این مذاکرات خبر معزولی ایالت رسید . پای هم مانده است ، امورات مختل ، همین امروز فردا ، مردم هجوم می آورند به خانه های یکدیگر و هر چه هست غارت می کنند از گرسنگی و بی پولی . عمال و ضباط هم کلی از بابت مالیات سنه ماضیه ، خورده اند و هر کدامی بهانه دارند . عموم اهالی ، گرفتار خودشان امروز از صبح تا ظهر ، آدم بنده رفته است بازار ، دو هزار ده شاهی داده ام که پنج سیر قند پیدا کند ، گیرش نیامده . حال ملاحظه فرمائید برای این مشت فقیر بیچاره تریاکی ، چه می گذرد . مردم زور آورده اند به خوردن خرما و انجیر ، با این اوضاع نه حکومتی در کار است ، نه سواری ، نه سربازی که سارقین را جلو گیری نماید . خداوند خودش اصلاح فرماید ، انتهى .

خجالت کشیدم که همه کاغذ را بنویسم ، چه هر بی حسی ، حب وطن خود را دارد .

آقا سید حسین بروجردی و آقا شیخ حسین یزدی را که دو روز قبل ، در حضرت عبدالعظیم با بیست و پنج نفر از علماء و زهاد و ائمه مساجد گرفتند و همه را رها کردند ، جز این دو نفر را که هنوز نگاه داشته اند و خیال دارند آنها را نفی بلد کنند . عجب است که از يك طرف می گویند شاه خیال دارد مجلس را بدهد ، از يك طرف مردم را باز می گیرند .

روز پنجشنبه هشتم ربیع الثانی [۱۳۲۶] - امروز خلع سلطان عثمانی علنی شده است . در سفارت رسمی شده است ، اسباب چراغانی می برند به سفارتخانه عثمانی . سعد الدوله رفته است به سفارتخانه و خواهش کرده است که چراغان را موقوف نمایند و در